

مدت زمانی که خورشید نورش را در آسمان می گستراند. در مقابل عشا و شب است.	الزمان الذي تشرق فيه الشمس على ناحية، في قبال العشاء و الليل.	ضحی
روز زمان ممتد از اول طلوع خورشید تا غروب آن است. در روز نور خورشید گسترده می شود در حالی که شب از این نور پوشیده شده و از آن خبری نیست. پس شب در مقابل روز است.	أنّ الليل يطلق على ما يقابل النهار، فانّ النهار هو الزمان الممتدّ من أوّل طلوع الشمس الى غروبها، و النظر فيه الى الزمان بلحاظ انبساط الضياء من الشمس، في قبال الليل إذا أظلم و غشى النور، فالليل يقابل النهار.	لیل
جریان چیزی است تا جایی که ثابت شود و در آن حال استمرار یابد. و از مصادیق آن جریان روز تا شب تا اینکه تاریک و آرام و ساکن و ثابت شود.	هو جریان شيء الى أن يثبت و يستديم على حالة. و من مصاديقه جریان اليوم الى الليل حتى يدلّهمّ و يُظلمّ و يسكنّ و يثبت.	سجی
به معنای دفع همراه با شدت و خشونت است.	هو الدفع بشدّة و عنف.	دفع (ودّع)
راندن چیزی به سوی کمال و برطرف کردن نقایص آن ، به وسیله تخلیه و تحلیه است.	سوق شيء الى جهة الكمال و رفع النقائص بالتخليّة و التحليّة .	رب(رب)
در تنگا قرار دادن و شدت عمل به خرج دادن را گویند.	هو التضييق و التشديد.	قلا
به عقب انداختن و در مقابل تقدم (پیش انداختن) است. و آخر بر وزن فاعل به (معنای چیزی است که بعد می آید و آخرت مؤنث آن است).	هو التأخّر و هو ما يقابل التقدّم. فأخر كفاعل.	اخر (آخره)
انتخاب چیزی، برگزیدن و برتری دادن آن بر غیر آن است و در آن دو قید انتخاب (برگزیدن) و تفضیل (برتری دادن) وجود دارد و این دو قید در همه مشتقات آن لحاظ می شود. بنابراین خیر چیزی است که در مقابل شر است؛ یعنی فردی که از میان افراد اختیار و انتخاب می شود و برتری و رجحان دارد و خیر، دارای مراتب است.	هو انتخاب شيء و اصطفاؤه و تفضيله على غيره، ففيه قيدان الانتخاب و الاختيار، و التفضيل، و هذان القيدان ملحوظان في جميع صيغ اشتقاقها. فالخير هو ما يقابل الشرّ: فالخير ما يختار و ينتخب من بين الأفراد و يكون فضلا و راجحا، و له مراتب.	خير
عبارت است از تقدم به گونه ای که دیگری به دنبال آن بیاید؛ و أولى مؤنث آن است.	هو التقدّم بحيث يترتب عليه آخر	اول (أولى)
دادن چیزی به چیزی به خاطر عظمت یا التزامی	هو إيتاء شيء لشيء بمقتضى ما في النفس من	عطو

<p>که دهنده بر خود قرار داده است، بدون اینکه به ملکیت در آوردن آن را و یا داشتن عوض و ... را از طرف او در نظر داشته باشد. پس در اعطا دو قید دادن و اقتضای نفس (دهنده) وجود دارد.</p>	<p>عظمة أو التزام، من دون نظر الى جهة تملك أو غرض أو عوض أو غيرها. فيلاحظ في الإعطاء قيدان: الإيتاء، و اقتضاء النفس.</p>	<p>(يعطى)</p>
<p>به معنای موافقت میل به آنچه جاری است و با آن مواجه می‌شود، است.</p>	<p>هو موافقة الميل بما يجرى عليه و يواجهه.</p>	<p>رضى (ترضى)</p>
<p>دریافت چیزی بر حالتی به وجود آمده و جدید را گویند. این مفهوم دو مفعولی است.</p>	<p>هو إدراك شيء على حالة حادثه. فيلاحظ في الأصل قيدان: الإدراك، و حصول حالة حادثه. ثم إن مفهوم الأصل يقتضى وجود مفعولين.</p>	<p>وجد (يجد)</p>
<p>یتیم به قطع شدن از چیزی که به آن تعلق دارد و در ضعف قرار گرفتن گویند. و یتیم کسی است که مربی و سرپرست امور و معیشت خود را از دست داده است.</p>	<p>هو انقطاع عما يتعلق به و انفراد في ضعف. الیتیم بفقدان الأب المرتبى المدبر المدير لمعيشته و اموره.</p>	<p>یتیم (یتیم)</p>
<p>روی کردن ابتدایی یا ثانوی به سوی جایگاهی است خواه مادی باشد یا معنوی، به منظور سکونت یا استقرار یا استراحت.</p>	<p>هو القصد ابتداء أو عودا الى مقام ماديا أو معنويا بقصد السكنى و الاستقرار أو الاستراحة.</p>	<p>اوى (أوى)</p>
<p>عیل در مقابل عول است و عول به معنای چیرگی در برتری است. پس عیله به معنای در چیرگی کسی قرار گرفتن است و از آثار آن فقر و نیازمندی است.</p>	<p>هو ما يقابل العول، و سبق أن العول عبارة عن استيلاء في استعلاء، فالعیلة عبارة عن صيرورة تحت استيلاء و استعلاء، و من آثاره الافتقار و الفاقة و الحاجة.</p>	<p>عیل (عائل)</p>
<p>بر خلاف فقر و نداری و احتیاج است. غنا به معنای بی نیازی است.</p>	<p>هو ما يقابل الفقر، أى عدم و الاحتیاج.</p>	<p>غنى (أغنى)</p>
<p>درخواست چیزی اعم از خبر یا مال یا علم یا عطا یا چیز دیگر از کسی است.</p>	<p>هو طلب أمر عن شخص، و المطلوب أعم من أن يكون خيرا أو مالا أو علما أو عطاء أو شيئا آخر.</p>	<p>سئل (سائل)</p>
<p>اعمال غلبه در مقام اجرا یا عمل را گویند. غلبه به معنای برتری در قدرت است. پس قهر به معنای اعمال غلبه و تفوق در اجرای کاری است.</p>	<p>هو أعمال الغلبة، أى الغلبة في مقام الإجراء و العمل. و سبق أن الغلبة هو تفوق في قدرة.</p>	<p>قهر (تقهر)</p>
<p>به معنای جریان تدافعی با شدت و حدت است.</p>	<p>هو جریان في تدافع و قوّة و حدّة.</p>	<p>نهر(تنهر)</p>

<p>و از مصادیق آن: جریان آب در حال تدافع و قوت در مجرایش (نهر)، و جریان نافذ و تند نور و حرارت خورشید از زمان طلوع تا غروبش (نهار)، و تندی در اظهار کلامی که موجب حسّ راندن و منع می شود و ...</p>		
<p>زندگی خوش و حال نیک است اما نِعْمَةٌ بر وزن فِعْلَةٌ؛ مصدر نوع است و بر گونه ای خاص از تَنْعَم (بهره مندی) دلالت می کند، و مصادیق فراوانی دارد</p>	<p>هو طیب عیش و حسن حال. وَالنَّعْمَةُ كَالْجِلْسَةِ لِلنَّوْعِ: و تدلّ علی نوع خاصّ من التَّنَعُّمِ، و مصادیقها کثیره.</p>	<p>نعم (نعمه)</p>
<p>به معنای به وجود آمدن چیز جدید است.</p>	<p>هو تکوّن شیء فی زمان متأخّر.</p>	<p>حدث (حدّث)</p>